

# من آنم که

# رستم

# بود پهلوان!

## نگاهی به آفتِ باستان‌گرایی افراطی

حبیب یوسف‌زاده

ریشه‌ها

از قدیم گفته‌اند، گذشته چراغ راه آینده است. تقریباً چیزی شبیه آینه‌های بغل و آینه بالای سر راننده در خودرو. بدیهی است کسی که حین رانندگی توجهی به آینه‌های ماشین و پشت ماشین خود نداشته باشد، دیر یا زود به فنا خواهد رفت. آدم‌هایی هم که از تاریخ و گذشته خود بی‌خبر باشند، دائم گیج می‌زنند و مجبور می‌شوند چرخ را از نو اختراع کنند. آن وقت دست زیر چانه می‌گذارند و با حالتی متفکرانه به خودشان می‌گویند: «چه جالب، تاریخ دارد تکرار می‌شود!»

راستش تاریخ مثل برنامه‌های تلویزیون نیست که هر تکرار شود. بلکه آدم‌ها هستند که در دور باطل گرفتار می‌شوند و مرتب در جامی می‌زنند. آن‌ها به جای اینکه بانیم‌نگاهی به پشت‌سر، مراقب جاده پیش رو باشند، دائم محو مناظر پشت سرشان هستند و طولی نمی‌کشند که با درخت یا تیر برق کنار جاده شاخ به شاخ می‌شوند و خلاص!

آدم‌ها یا حاکمانی که این جور محو تاریخ پرافتخار خودشان می‌شوند و می‌خواهند از گذشته‌های طلایی پدران و اجداد خودشان اعتبار کسب کنند، در واقع مبتلا به مرض خطرناکی هستند که اهل فن آن را «کهن‌گرایی» یا «باستان‌گرایی» افراطی می‌نامند؛ اصطلاحی که معمولاً در اخبار و رسانه‌ها به آن اشاره می‌شود. یکی از کسانی که دچار این مرض شده بود، آخرین شاه ایران، محمدرضا پهلوی بود. مثلاً رفته بود به «پاسارگاد» و با گردنی افراشته رو به آن آرامگاه باستانی گفته بود: «کوروش تو آسوده بخواب که ما بیداریم!» انگار کوروش دوهزار و پانصد سال منتظر فرمان همایونی ایشان بوده تا با خیال راحت بگیرد بخوابد!

بعدش همه چیز را گره زد به ریش کوروش کبیر. به مناسبت دوهزار و پانصدمین سالگرد پادشاهی هخامنشی جشن‌های بزرگی به راه انداخت و سران ۶۹ کشور جهان را دعوت کرد بیایند و ببینند که ما چه شکوه و عظمتی داشته‌ایم. البته تمدن ایران سابقه‌ای بیش از هفت هزار سال دارد و آثاری مانند شهر سوخته در سیستان یا تپه‌های سبک کاشان شواهد روشنی از این واقعیت هستند. اما معلوم نیست چرا جناب شاه گیر داده بود به کوروش و اصرار داشت نقطه طلایی تمدن ایرانی را برگرداند تنها به دو هزار و پانصد سال پیش و قبل از آن را بی‌خیال شود.

او حتی تاریخ هجری خورشیدی را به تاریخ شاهنشاهی تغییر داد. برای همین اگر نگاهی به پول خُردهای ۱۳۵۷ - سال پیروزی انقلاب اسلامی و انقراض سلسله‌های پادشاهی در ایران - بیندازید، خواهید دید که رویشان عدد ۲۵۳۷ حک شده است. یعنی بنده خدا فکر می‌کرد با تغییر دادن مبدأ تاریخ و شخم زدن گذشته، می‌تواند مملکت را به سوی «دروازه‌های تمدن بزرگ» پیش ببرد.

همان‌طور که گفتیم، اطلاع از تاریخ یک ملت - و نه برجسته‌کردن فقط یک برش خاص زمانی - امر پسندیده‌ای است. اما ستایش صرف گذشتگان، بدون شناخت صحیح و عمیق آن‌ها، نه تنها فایده‌ای ندارد، بلکه ممکن است ما را به توهم بی‌نیازی و احساس غرور و قدرت کاذب مبتلا کند. خیلی خوب است که سری به آرامگاه بوعلی در همدان یا مقبره عطار در نیشابور بزنیم و از دیدن آن بناهای باشکوه لذت ببریم. اما عظمت واقعی آن بزرگان، نه در آرامگاه‌هایشان، بلکه در آثار و کتاب‌های آنان نهفته است.

به عنوان یک ایرانی، وظیفه ماست که در آثار بوعلی پزشکی، ریاضی‌دان، فیلسوف، اخترشناس، سیاست‌مدار، شاعر، جغرافی‌دان و... اندیشه کنیم و بدانیم که چرا او را «امام‌الحکما» لقب داده‌اند. یا تفکر کنیم در کتاب «منطق‌الطیر» عطار و ببینیم که چطور یک گله پرند راهی سفر می‌شوند تا سیمرغ را پیدا کنند و عاقبت متوجه می‌شوند که خودشان سی‌مرغ هستند! فکر کنیم که منظور عطار از سرودن این شاهکار عرفانی چه بوده و چه رمز و رازی در آن نهفته است.

آذر ۱۴۰۲

باز

۱۲



تصویرگر: مرتضی شادنائی

منطق حکم می‌کند که در مواجهه با جهان واقع بین باشیم و با چشم باز حرکت کنیم. مثلاً آیرادی ندارد که ما به فرهنگ و هنر خودمان افتخار کنیم. اما وقتی می‌گوییم: «هنر نزد ایرانیان است و بس!» معلوم می‌شود که یک جای کار می‌لنگد و ما بدون اینکه اطلاع عمیقی از هنر چین و یونان و مصر و ژاپن و غیره داشته باشیم، گاهی دچار خودبینی می‌شویم که اصلاً چیز خوبی نیست. به جای این نوع بالیدن به داشته‌های پیشینیان، بهتر است بدانیم که هنرهای ملت‌های مختلف در سراسر این کرهٔ خاکی، جزئی از گنجینهٔ بشری و همگی قابل احترام هستند.

البته این بیماری باستان‌گرایی کم‌وبیش در کشورهای جهان شیوع داشته دارد. معمولاً آن‌هایی که امروز حرف چندانی برای گفتن ندارند، به جای اینکه ضمن احترام به گذشته، روی آینده تمرکز کنند، دست به دامن مردگان و گذشتگان خود می‌شوند. مثلاً گاهی در برخی کشورهای همسایه می‌بینیم که تلاش می‌کنند شکوه و عظمت کشورشان را در چندین قرن پیش توی حلق دیگران بکنند و حتی رؤیای بازگشت به آن گذشتهٔ درخشان را در سر پیروانند!

کلام آخر اینکه یک ضرب‌المثل فارسی می‌گوید: «داشتم داشتم حساب نیست، دارم دارم حساب است!»

منابع

۱. وبگاه دیده‌بان ایران، گفت‌وگو با ابراهیم فیاض، ۵ خرداد ۱۴۰۲.

2. [https://journals.ut.ac.ir/article\\_70658\\_aed44656d31c8dbf8c908ac26bdb6b3e.pdf](https://journals.ut.ac.ir/article_70658_aed44656d31c8dbf8c908ac26bdb6b3e.pdf)